

The Russian war in the  
reign of Fath Ali Shah.  
A History of Timourian  
Chang.

با انقراض دوران باقی ماند و عساکر دولت روس یکی با دیگری  
و مصافحات از آن تصرف کرده و از ترکمان حاجی که چند منزلی  
طهران است داد شدند و اگر مصالحت نمیکردند و مقصود  
دشمنان را عمل نیاید و رویه طهران بکلیس ایران ما هم تصرف  
نیکرند بلا حمله دولت انگلیس که اورا ضعیف نبود و نخواهد دولت  
روسی داخله و تصرف داشته باشد زیرا که ایران در این  
ممالک خودشان چند صدی میدانند و این همه ماضی صلح  
شدند بعلت اینکه اگر با دولت ایران مصالحت نمیکردند چایست  
با دولت انگلیس میکنند و اگر کسی عهدنامه که در ترکمان حاجی  
اند چه وقت ملاحظه کند بجزو المباح و ملک و ابتداء دولت  
ایران عکس کتاب میشود و در پیشبرد چای بعضی حال نصف  
ایران از دست رفت و از ثمره اجتهادشان حسیع است  
زیرا در آید و همشما خود را بدست این بلهانیاد و اول دفع  
این دشمنان خاکی را بسکود دشمن چکانه بازی این بر طرف  
دوست در زاری و ناخت و نماز داشته و همکار سپهر  
اشن ۱۱۱ نمی شده و ذلیل هم در امان نسکی و مکتب  
دولت یعنی تصرف و تصاحب نمیکردند بطوریکه اکنون این  
خاکی مقدر و مقتدر و مسلط شدند و وقت گرفته اند اگر  
خدی بی راین سوال کند در خداوند عالم است که از توبه و عفو





204. The account of Husayn Khan's pretended vision, & feigned belief in the Bab is omitted here - See further in N. T.

Also that the Bab with his disciple, Abd al-Qayyum Yaqub is compared in dispute with the Ulama; & instructions & impositions for 6 months.

According to N. T. the Bab was banished to Shiraz on Ramazan 12

On the eve of Ramazan 21st the Bab & his maternal uncle was arrested & carried before Husayn Khan the Nizam-ul-Dawlat.

This mode is mentioned.

And the Bab's house, Imdad - Haji Mirza Muhammad Ali of Baldarsah, in Jondak - Mushtak (Mulla Mahan - Mushtak of Isfahan) Muhammadan (see page 49) and Mulla Ali Akbar of Arak were also seized & imprisoned, his Kirpa & bagana with half an - expelled from the city.

The Bab is compared in the house of Abd al-Hamid Haji, the Shirazi.

A plague attacks Fars, & especially Shiraz, being the Tajik - Shirazi (see the Tajik - Shirazi (by which is meant the Red Plague, according to the Al-Bihar (Maddah) as Sifur of the Nizam's agent.

جمع کشمیری نیز از اطراف اکناف بجهت تحقیق و تفتیش آمدند و خود را در بیعت سپید نمودند و در خود استعداد خود هر یک جواب ساقی نماندند و در جواب تصدیق و باعث ایمان ایشان شدند بنیاد آن الشماطین لیون ال ادیبانم حضرات معاندین مطلع شده در شب بیست و یکم شهر رمضان المبارک از دیوانه انحضرت با او رفتند و ایشان را با غالی نزد کرامتشن منزل حسینجان نظام ملود بردند نسبت باحضرت لسانا بر طرف ادب عتاب خطاب نوره و غالی انحضرت را چربا بوی زود جسمی مظهره و اساس البیت ایشان را فحاشت بزدند و کلام کتاب قدوس و عهد تنس خراسانی و جناب علی اکبر و اساس حرب زیادی زود بودند و چهار کرده در بازار آکره شدند و از بیخ خارج کرده بودند و پس از آن انحضرت را در خانه عبد الجباران دار و ظهر منزل دادند و در همان اوان محمد بن عبد الوکالی رودان جاہل غافل و بیای غضب الهی مظلوم و سراج کرمه و بای شدید بی محرمه و پیران اعاظم نمودند و نهایت شدت در شیراز بود و جمع کشمیری تحت شدت و فتنون حدیثی را که دادند و از جمله علویم طوبه بشمارده اید طاعون ایضی و طاعون امراست طاعون ایضی که او با بدست او نمودند و طاعون امراست که مراد از سیف و خورزی بود در آن زمان و در میان کشمیری

ظاهر کرد و حسنات قدسیه عبدالمجید خان را در فرقه بستن بناوشی و با  
 و صرف بخت کردید عبدالمجید خان قبی بان حضرت شریف  
 فسر نوزده شفا یافت و عبدالمجید خان در خلافت آن نوع است  
 با فتنه ایمان آورد و عرض کرده بدیاری که خا طراساک ایل باشد  
 و کوه تشریف سپیدین مانت ندیم بجه هر قدر از دم است  
 و ستانم خدمتگذارم لهذا حضرت با تفاق اقا محمد حسین ایلهانی  
 که در حلقه اصحاب بود عازم دارالسلطنه اصفهان شده مرحوم  
 گنجی منزه عالی زنده است بنامیکه حضرت اعلی دراک  
 تشریف و ایشاد اقا محمد حسین مذکور سپیدیم دی بود و پیش  
 سفیدی داشت و از شدت ضعف بری نیا و نهی بود و پیش  
 رسیدیم و دیدیم بای پادشاه تا که سپیدیم و در تفتای حق و  
 که طرد با وجود تن به شکستگی و پیری ابدانارالم و علامت تشریف  
 و سحر سوده کی در چین ایشان مشاهده کردم چنانکه  
 نهایت و بعد و سرور را داشتند در مقام صحبت از ایشان  
 و طایع سفا اصفهان را پرسیدیم مذکور داشت که درین راه  
 بخی رسیدیم که ششور در گاه بود تا چینیست زیاد می بودگی  
 از افراد حرارت عهد داشت چنانکه بان مکان رسیدیم می  
 از دنیا نیاوردم که دیگر که منتظر ندیم بهار و پیش خلق  
 سپیدیم و چین کردنم که با کوه ریشه و او استندیم و امید از نصی

The son of Abdol-Majid  
 Khan is attacked by the  
 plague.

The Bab prays for him &  
 he recovers.

On seeing Abdol-Majid  
 Khan believed, & others  
 the Bab is go.

The Bab visits Shariq with  
 Mir. Muhammad Hosayn  
 of Ardabil, for Isfahan.

Mir. Mirza Jani narrates  
 that when the Bab was  
 imprisoned at Meshin  
 he met the above Mir.  
 Muhammad Hosayn going  
 thither to visit him on  
 foot, although he was a  
 very old man & hardly  
 able to walk.

His account of his journey  
 with the Bab from Shiraz  
 to Isfahan.

They part on with Mirzas.

It being the time for  
noon tea prayers, the  
Bab did not attend to pray.

و این چنین وقت صلوة ظهر بود آنحضرت پیاده شدند و مشغول  
بنامز شدند و بسیار زمانه بهم طول دادند و من از شدت دلم  
خود را فراموش کردم شبی که پنج پنج صبح خود را که پنج صبح بود  
و خود گذرد و در جیب خود گذاشته بودم فراموش کردم  
که تا آنجا رسیدم بعد از آنکه آنحضرت سوار شدند و در دو تا  
زیاده بود شدیم روی مبارک خود را لطف بنده کردند و فرمودند  
پنج صبح نه بسته عرض کردم کم کردام منم سوزد کم  
کرده از شدت رحمت و در جیب خود گذاشته داین همه  
دلمه داشتی دیدی که در دلمه بر منم کردند و کنگل شب  
دیگر این تا یک بود در عرض راه مرا خواب رویه با نیک  
سیدار شدم آنحضرت را بنامتم قدر را فریاد تا ختم  
بر چه پیشفروتم اثری ندیدم مرا حجت نمود بعد از علی قلیل  
مسافتی جانب آقا رسید لایح و مکار را دیدم که ایشان را  
نیز خواب روده است بنام نشان کردم و احوال حضرت را  
پرسیدم ایشانم بخیر بود بسیار بخیر و پریشان شدم  
فد چنین خیرانی آواز حضرت را از مقابل شنیدم که فرمودند  
آقا محمد حسین چرا بر کردان شدند بنامد عربی فکرم  
دیدم بر روی اسب فاست آنحضرت الف نوحه گفتند  
عالمی باطل است و هر بنده و در پیش کشتن این شخص

The signs, having taken  
notice of his behaviour,  
he did not see the  
Bab on walking.

The friends of the sign  
of a character who  
had seen a white sign,  
it was also known to  
the Bab.

Supposed to be addressed by  
the Bab, having in  
answer to him stated  
on his horse.

مکاری نظرهافت نشد و آنحضرت پیاده شدند و فرمودند  
 جان طبع کن و به آقا سید کاظم را بجا من گرفته و جایی باو بخت  
 نده موزد تا آنکه قدری بستر شد و لیکن دیگر بحالت اول  
 برگردند و مسلمانان محراب بودند و در آن صفهان شدند  
 خان جریه ممال جان با آنحضرت خود الحلال تسلیم نمود و آنحضرت  
 بخانه اش حاضر شدند و بر او نماز مضرب خواندند و این آقا  
 محمد حسین در محراب بازند و آن در میان میدان جنگ تیر خورد  
 و افتاد بود و او را گرفته باده و بر بند و هر قدر از او اجازت  
 سایر اصحاب سزاوار کرده بودند مطلقا جواب ندادند  
 آخر الامر گفتند ترا می کشیم جواب داد و بی خوف و حیا  
 گفته بچه قسم زور اکیتم باخ گفت به نسبی که صعب است  
 پس نفس بر روی چشم راستش گذاشتند و آتش زدند تا شهید شد  
 فلان صده آنحضرت تا حوالی اصفهان که رسیدند بنجام مقبول الله  
 دادند که اگر اذن سید بید چند صلبی در نظر شما متوقف  
 متوقف بشویم و آنقدر چون جناب مقبول الله مروی بود  
 دنیا بسیار دانا و در نظر به نسبی لطیف اصلی بود و تقضای  
 حکمت با نام همه بنجام داد که دعای بابت امام علیه السلام  
 باین دلخواه اندادم بفرستید خدمت ایشان در دعوت  
 کشید تا در منزل شما بیاید نام همه شریفان قرار نمودند

The above does not  
 for the Bab - Add  
 Sayyid Hasan faint  
 over ground  
 and dies shortly after  
 their arrival at  
 Isfahan.

This same Abd. Mahomed  
Hassefi who was a  
 taken prisoner at  
 Maghdarab, & as he  
 refused to give them  
 any information as  
 to the state of his  
 comrades in the Castle  
 of Shayekh Tabataba, he  
 was killed.

On arriving at Isfahan,  
 the Bab & his companions  
 were permitted to remain  
 there from the governor,  
Minichibeg Khan, the  
Mulamad & Darwish.

The Governor offers the  
English Furnace to send  
 him to meet the Bab,  
 & will have to be  
 done.

و آنحضرت در منزل ایشان نزول فرمودند روز پنجشنبه  
 هم ظاهر اظهار حال من بفرموده و کمال احترام با من میآورد و آنحضرت  
 جل بر روز در منزل ایشان تشریف داشتند و اغلب مسائل از علم  
 زیارت ایشان شرف میشدند و سؤالات مسکله میفرمودند  
 و بطریق سهولت و ابیای کافی می شنیدند تا آنکه جمیع کتبی  
 مصدق حضرت امیر ایشان شدند و جناب مستوفی الدوله در بیان  
 آنحضرت تشریفاتی حاصل نمود و آنحضرت نیز مبارک دید ایشان  
 تشریف فرما شدند جناب امام عید از آنحضرت سئوال کرده بود  
 است حضرت با چه صفت فرموده بودند است در مطهری با کبریا  
 بدون فکر و سکون ظم در سه ساعت هزار بیت میفرمایم  
 جواب داد و بودند تا پیش از وقت در آن مطلب فکر  
 نموده باشند فرمودند هر چه شما بخواهید میفرمایم عرض کرد  
 اینجا یک نکته جناب قاسم بدیخی در ادبی تفسیر سور و مبارک  
 که تشریح شده است اینجانب نیز تفسیری بر سر مبارک  
 و مصر نیز رسید آنحضرت شروع نوشتن فرمودند و در هر سه  
 ساعت هزار بیت نوشتند جناب امام عید بدین حاصل نمود  
 که اکنون قدرت من عند اله است و خارج از قوه بشر است  
 در مضمون مستوفی الدوله نیز هستند های صحیفه در نبوت خاصه  
 رسول الهیه نموده صحیفه در آیات نبوت خاصه مرقوم

The Ball remains for 40 days in the Imam Juma's house, where he is treated with much respect, & receives numerous inquiries, many of them letters.

Minister Khan having seen the Ball.

The Imam Juma adds the Ball concerning his proof of his divine mission. & is answered that his proof is that he can answer fully any question put to him without thought, & can write 1000 verses in 3 hours.

The Imam Juma requests him to write a commentary on the Sa'at of the Hour beginning with 'Wa-l-Asr' (Sa'at Ch) as he had written one on the Sa'at of Khatkan (CVIII) for the Sa'at of Yafiq & Shiraz.

The Ball according to the hour of 3 hours writes 1000 verses in the night, & the Imam Juma is pleased.

Minister Khan who requests a translation of the Ball.



او بود که موجب حیرت اهل علم و فضل گردید و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 بکنه باز و بدینسان مرحوم مقتداالدوله تشریف آبرده نوزده جناب  
 ابا محمد محمدی صلی الله علیه و آله مرحوم حاجی محمد زراعی سیدم که باسی و سپهر  
 جناب کاظمی نوری هم حضور داشتند هر مستند از لطیفه جدید  
 و حکمت متعالیه نمودند و در جواب قاطع متقن شنیدند و تمام  
 در محاسن و محافل خود و بهر آنکه از آنشس توصیف و تحسین  
 میفرمودند بعد از آنکه دیدند که در یک مردم عارف بحق آنحضرت نشود  
 و اوضاع ریاست و انقالب ایشان بر چیده شود بنای کعبه  
 گذاشتند و در نوشته عادت آن نقطه علم ما پاره کردند و در این  
 آنحضرتی و مقصد ما که شوند مرحوم مقتداالدوله با ایشان سلام  
 داد که شما اول تشریف و نحمدت بگردید و اکنون چه باعث شده  
 که باین قسم در حد و صورت برآمده و حد میوزید و بد  
 میگویند دون آنحضرت و تحقیق کذب کردن معنی ندارد اگر  
 فی تحقیق در امر مذکور و درین محقق و مجاهد استند  
 منزل یکی را اختیار کنید یکی خانه جناب امام عبود یکی منزل من  
 و دیگری مسجد شاه و با جناب ایشان صحبت بدارید هر چه بخت  
 خود را ثابت و برین نوزده بود که موجب تقدیر و از جان  
 شما کردید تسلیم کنید تا علما و ایمان بجهت و مقام خدا  
 و فتاویز نمایند و بجهت اعراض از حق گفتند و اگر شما نیست

The Bab on returning  
 Mianchi Khan's  
 visit is published by  
 Atal Muzaffar of  
 Son of the late 1851  
 Mianchi Khan's  
 a. The son of Mianchi  
 Khan's presence must  
 not be omitted by his  
 ready a. 1851 report.

Baber on, however, forming  
 the main cause of the  
 of the Bab, the highest  
 is spent in of him, &  
 like up his work.

For which they are  
 approved by Mianchi  
 Khan.

Bab entered to hold a  
 public Mianchi Khan  
 left the Bab, either  
 in the house of the  
 house of the Bab  
 Mianchi Khan's  
 out of house, or in the  
 Mianchi Khan's

در عهد و اثبات ادعای خود برآمد اول با دوع ما بشان نشاید  
تا آنکه این فتنه بخوابد و این عالم آسوده گردند ولی مشروطاً بلکه  
من حضور داشته باشم و با ایشان یکتره سوال و جواب کند زیرا  
که اگر کشای قبل و قال باشد و اسباب طاعنی میان  
بیاید بطلب خمیده نمیشود حضرات عتقا قبول کردند و بزرگی  
را همین قسم نمودند که در مسجد شاه حاضر شوند قبل از رسیدن  
روز موعود و یکی از رؤسای ایشان بهارین پیغام داد که در  
فصل اول این قرارداد خطب خود را هم زیرا که ایشان مدعی  
حمت میباشند در آن صفت خود را آیات و آرواره  
و میفرمایند فالو بش از آن گنم صبا و دین واحدی از ایشان  
مثل آن اما رفت در سخا بهم شد پس بسمه بحرنا مات که  
حمت ایشان برهن میشود اگر تصدیق کنیم مردم بر  
شوند و اگر قسم او را عتقاد کنیم در جواب سلطان  
در مردمان مگر حکو یکم دیگر از این سخن سخن اول پسند  
افتاد و این که روز موعود در مسجد قحط و زریه و بر  
و عهد و عتقاد عهد خود چنان که عادت و بریند ایشان  
بود که عتقاد پسند و عتقاد قنبر را کشوند و چون عتقادات  
چنان دیدند بود در حال که نسبتاً طره را عتقاد پسند  
و از راه نسبتاً که از راه و این بدین است که با یکدیگر

Ministers Khan also  
disputed as that he would  
have not be present to  
see fair play.

They are compelled to agree  
to the conference, & appoint  
the Meepia-i-Shah.

Subsequently one of the chief  
Muslims denied that they  
have made a grant whatever  
in accepting the contract,  
from the Shah's party in his  
presence, & his challenge,  
"Parwana ke kile of Khan,  
ye ke faidat? & Khan ke  
Kamrat do."

As in the appended copy they  
have been permitted.

در ظاهر باشند مگر نه اقدام و جبارت در برابر کسی کنند  
 حضرت بعد از تحقیق و تفحص متنی خطاب حاجی میرزا آقاسی شدند  
 و برخلاف واقعیت نصب پهلایان شدند و با همان ثابت و تقویت  
 ایشان نسبت ابائشمن ملک ولایت و هدایت دادند و کار را  
 بجای رسانیدند که مرحوم مشیرالهدی محض برفع شرارت و هدایت  
 ایشان سلطان کتاز حقیقت و معرفت مادر تجارت فرستید  
 سلطان بنی نزل داد و بسته و او را که بگذشت لبست و در حدود  
 لغت و حراست المظلوم فرید برآید و در مقام عبودیت بدیده  
 مستند و مستقیم بود که بر نفس در خطاب حاجی میرزا آقاسی  
 از ایشان مطالبه نمود اقتدائی کرد و در مقام حضرت امیر  
 آنحضرت درجه استقامت داشت که کرر سردس تا  
 بود که اگر اندک بایر بضرر سیف ظاهر کرد و سواره و پیاده  
 شایسته و غیره که با او از پنجاه هزار نفر میشوند و در میدان  
 اعانت فرستیم میکنیم و معتمدان را شکاف میسیر و هم اگر  
 با او تمام اسلام و با کار امیر آنحضرت استقامت و درین محاربه  
 میکنیم و چنانچه اعلامی اندک بایر بگفت بشود و در وقت  
 روزه آنحضرت طهران می آیم و چنانچه بگفته اند که  
 در حق حضرت سلطان کتاز حقیقت امیر آنحضرت مطلع است  
 پیغام بر کسی که بگفتند و در حق او و غیره از او و حیران

The Mullah appears to be  
 Chief Minister of Mahomed  
 Shah, Hafez Mirza Akbar

Miranchar Khan says  
 he holds quarters to the  
 Government in Shiraz.

And continues to report &  
 continues to hold in  
 spite of Hafez Mirza  
 Akbar's commands.

The office of the Shah is near  
 50,000 troops at the  
 disposal of the Shah.

And under the Shah's  
 the Shah is now  
 of the Shah's  
 the Shah's

The Bab explains that the  
formulation of the  
divine commandments need  
not have means.

خودیدتان بزرگوار بود و بعد از حصول اقتدار ظاهری اظهار امر  
خود را بفرموده و چهره جواهرات خود را با هیچ نامیک خود  
مانندت پیش کشش نمود و آن حضرت جواب فرمودند که ای  
امر حق محتاج باینگونه اسباب ظاهری نیست بلکه بطریق  
و اخلاص خالص و استقامت عبادی ظاهر ظاهر است که بدون  
و طع در مقام بصیرت امر و دفاع کلامی برمی آید و پس  
نه و فی الله چشم بر جمع دنیا و دنیا پسوستند و تا دریافت در  
شهادت آن نفوس مقدسه شهادت بصدق تصدیق ایشان  
سپه شد و این را در مرتفع بنامید مشایخ را لیم در حدیث  
لیح فاطمه که خداوند خود جل جلاله بنده میفرماید او لیک اولیای  
حق است و در حق کل مستند و با وجهی جدت و هم اکتفا از اولی  
و اولی و اولی او لیک علم صلوات من در هم و رحمت او لیک  
هم الهیون و خداوند عالم را عبادی امر قادر است و بروح کید  
اعادوی غالب و قادر و قادر بنده انیر نیست تا داده آن کلام  
و در طلب پیروی دریاست نبود و از حدی طالب بصیرت  
در سبیل و نمای حضرت جانان جانان بگفت دست نهاده  
و در مقابل انیر عبادی و معترضین استقامت تمام است  
شهادتیم و شهادتیم در رو کلامی درین عالم دنیا و یک است  
که در عالمی که نیست چنانچه خود را در این عالم میفرماید

The Bab also foretells the  
appearance of  
Munkar & Nakir.

از صراط این گزیده با یک گذشت در سه بر ساری ها و دان سخن  
گشت و بس از آن نیز با کین خان نایب الحکومه بود طبع است  
حکومت اصفهان خاست حسن خدمتی شرح خاست حاج میرزا  
اقاسی داد انبرد و صیت نای ولی نعم خود با ذ انوش که در خدمت  
ان حضرت معروف داشت که با او در عهد شورش وقت انگریزها  
از هرگاه شام داشت ایشان به هم بول نیت خود خانت کر نام  
و ادیت نموده ام نفسی ناکه او دوست میداشته و اگر دست  
از هم نظیرین خواهند داشت و حاج میرزا آقا سی شام از من خواهد  
زمن حاره فراطعت ندمم و استخوان معتدله دولت با کن  
نیت که جواب به هم نذا اصلاح در آنست که سر کار از اینجا  
کنید و اگر میل داشته باشید بخراسان تشریف برید خلاصه  
در ضمن عریضه خدمت حاج میرزا آقاسی معروف داشت در  
فرستادن انحضرت حق خدمت خود را جلوه کردند و چون  
انحضرت با ظفا مطلع از کرا ایشان بودند فرود نشاندند  
تا ز روی خود بخوابی رسید چنانکه آفرات مرسم تندی خود  
نامل نشد و انحضرت با شش نفر سوار از اصفهان حرکت  
فرموده بعد از ورود بکاشان دو باره از اهل ایمان که از جمله  
معلمین و مشیرین و مقدسین بودند مطلع شده مبلغ گزافی بخص  
طایره انحضرت با سخانه خود بقیامت رسانید که از آن زمان در آنجا

Death of Mirza Mirza  
Muhammad Ali Khan

Mirza Gurgan Khan is  
made Governor of  
Isfahan, in addition to  
the province of Haman and  
Kashan. Mirza Ali Khan,  
Governor of Bab to  
leave Isfahan, leaving  
his wife to stay in  
the place, go to Khorasan.

The Bab leaves Isfahan  
with 6 horsemen as an  
escort.  
On his arrival at Kashan  
he of the Salimiyah tribe  
the money to allow him  
to be their guest for two  
days.

One of these two brothers, who were brothers, was Haji Mirza Jani, who has described at length in his book the events & wonders of these two days.

یکی مرحوم حاجی میرزا عالی بود و ایشان در کتاب خود تفضیلات مفصّلی از بزرگات و ظهوراتی که در آن دور روز و دو شب مشاهده نموده اند نوشته اند و در آخر مذکور داشته اند

که اگر بخوایم بر سبب تفصیل ذکر کنیم فی الحقیقه طوایف همان دو شبانه روز کتاب بیوعلی میشود و این صحن عبارت کتاب ایشانست و چون ذکر خوارق عادات بسیار به مقصود نرسد نیست لهذا از ذکر گذارشات دور روز و دو شب که در کتابها توقف فرمودند صرف نظر نمود که موجب نقل وین نشود و در این دور روز و دو شب هر قدر حدیث اشخضت عرض میکنند

بسیار می شنوند که اکنون ممکن است هر طریقی که بخواید بفرمایید و اگر امر شود ما نیز بجهت مکنذاری و سببهای

حاضریم و از بدل جان و مال و عیال و اطفال کمال تشکر و خورسندی را داریم قبول نمیکنند و میفرمایند ما قطع و مستغنی از یاری و نصرت جمیع ماسوی اند مستغنی از

باراده و شیت حضرت حق من نه فرعونیم که رانم سوی بی

سوی آتش پردهم چون خلیل من خلیل و قسم و تو جبرئیل

خوش آن آتش منخواه خلیل جبرئیل حال عشق اندر تربیت

تا بدانی عاشقانه از حال چیست جبرئیل زد که من فسرده خسته

خوشترم چون خود و نظیر بوجه ای بر او من بر آذر چاهایم

They say a person like the Dab is capable of it is not possible, and offer to accompany him.

But he refused.

من ندانم که چه حکم و عهد از حرکت از کاشان  
 بفرید خانی که یکی مرحوم معتمد الدوله و شیخ شمس سخی طهران است  
 دارد شدند و سوارا کجایی همرا اقا سخی جبر و او را هر چند  
 که اعلی حضرت سلطان ماضی محمد شاه غازی ملاقات آنحضرت  
 نایل بود جناب حاجی بملاحظه معنی و ای و غیر من نفسانی خود  
 که آنحضرت با ساحر و در جذب قلوب ما هر میدانست  
 راضی نشد که مبادا آنحضرت ملاقات اعلی حضرت سلطان از احمد  
 کنند و با اصحاب و انصار ایشان را صد و شورش بر آید  
 وقتند بر پا کنند و لیکن گفته را در که عالم را خواب شرق  
 و غرب با فدا و از اضطراب خلاصه و دوازده غنمه سواد  
 فرمود که آن غنمه مطلوب را با ذریای جان ببرد و در منزل  
 خانق محیی از خراسان چون حضرت با بیخ با سواد غلام در جنگ  
 سپه محمد طاهر ترکان جسمی دیگر آن حضرت با ملاقات  
 وزارت نمود و تفصیل و طبع این غنمه نیز متضمن شرح  
 و ملاحظه غریبی است و اگر انکوز واقعات در این مقام خوب  
 طول کلام و قاجار اندازد مقام حوام است خلاصه مرحوم حاجی  
 حضورا عالی نوشته است و از راه انفر سوار یک آنحضرت تا  
 تا که برود رئیس ایشان محمد یک با ارضی با بسته بود و البته  
 در حضرت از انظر ایشان را ملاقات نمودم یعنی در مشکو

(For further info)  
 He arrived at ...  
 (The text is very faint and partially illegible)

Muhammad Shah visited  
 to see a conference with the  
 ... (The text is very faint and partially illegible)

Hajj Mirza Atiqi came  
 12 horsemen to escort  
 ... (The text is very faint and partially illegible)

Many of the ...  
 BEHA & ...  
 ... (The text is very faint and partially illegible)

Muhammad Bey ...  
 ... (The text is very faint and partially illegible)

حضرت و خوش طبیعت و از اهل ایمان بدیده عبادت کثیر و انعام  
 مند بود که هر وقت اسم آنحضرت بر او می شد بی اختیار چنان  
 در برابر میکشید و میگفت عمر نبود آنچه حاصل از او نشستم تا آن  
 ایستاده ام بیخواب در مقام صحبت از کداهش سزاوارتر  
 مستغفرت شدم مذکور و داشتم وقتی که مرا مامور نمودند که تا بر  
 نزد درگاه مبارک ایشان بایک شسته غلام بروم با وجودیکه  
 مخالف حق آنحضرت نبودم چون شنیدم که سید کاسی است  
 نزد کور لهذا با اهل نایل شدم که مرا ایشان مستغفرت شوم و در  
 روزی تا عرض نمودم شاید این ماموریتی که با طه فیه الرحمه  
 و طه بره من قبله القباب است بدیگری رجوع کنند چنان  
 از اینکه بعضی تفضل بفرمایند تمام فضل و رحمت حضرت است  
 این فرمان سعادت را با اسم این عبد ذلیل تم غم بود  
 لذا عرضی از بنده پذیرفتند تا چند روزی در خانه شدم قدر پیش  
 خود آثار حلاله پذیرد که آنحضرت را مشاهده نمودم و  
 با حسن احترام آنحضرت را دیدم تا روزیکه در راه  
 سزای سنگ در میان شدم چون مامور بودم که در پیش  
 آنحضرت ما داخل شویم در خارج شهر در میان کاه  
 منزل کردیم چون از منزل قصدی حرکت شدیم  
 در راه و فضل بنامی پیشتم در آن بین کاه  
 کاه

Haji Mirza Jafar's account  
 of Muhammed Beg's  
 devotion to his Padshah  
 & his later description  
 of the events of the journey  
 to Azerbaijan.

Muhammed Beg, in hopes of  
 avoiding this service, feigned  
 illness.

This account not accepted.

They reach Zanjan, & having  
 orders not to take the road  
 into camp, they halt  
 at a place some way  
 outside the city.



رسیده احوال ضعیف دشواری که بتو میگوید رسیده  
 زاریت انحضرت می آید و سوار ای مستحفظ محض افغانی  
 خودشان مخالفت می کردند و ایشان هم از سیاه و سفید  
 و زوالی بر قند موجود داشتند بدون مضامین میدادند و بویا که  
 گزشت محبت مردم زیاد شد حاکم و ابریز خود در زمین و سنا  
 که البته الان حرکت کنید و اگر اشب را با نوبتین بنساز  
 کلی برور میکند و پشت سر هم فوایش می آید و بحسب  
 شدن میگرداند اخذت انحضرت عرض کردم که هر چند  
 دفع کسالت و حسنی انحضرت و سار سواران شده  
 ولی چاره خردن نیست بر خاسته و فرمودند خداوند تو گواه  
 باش که با حضرت پیغمبر چگونه سلوک می کنند بخیابا  
 که بنده فراموش کرده بودم اظهار نموده و فرمودند ما در  
 این در اقل و در آن پیام ایشان چه بود و این حرکت  
 در حسنی دارد و زاید از صنف رجب حریت از آنجا  
 آید جانب شد که چرا احوال در اطلاع آن پیام نمود پس  
 اران چون میدانستم و ادراک نموده بودم که بر جمع برابر  
 و خفا بر خیزد و با ظنید و افضیت زیاد و مراقب و مراقب  
 مردم که نسبت ایشان از من با ظنا و ظاهرا خلاف ادنی  
 ظاهر و بسیار کرده بر حال سوار شدیم تا بنگار و انجمنی

Many people, hearing  
 rumors of the Shah's  
 arrival, come out to  
 visit him. The  
 court takes pains to  
 admit them.

The Governor of Zanjan  
 is alarmed, & sends a  
 messenger warning  
 Muhammad Beg. He  
 does not go at once.

Muhammad Beg therefore  
 informs the Shah that the  
 Begs have not yet had  
 time to act, there is no  
 help for it but to delay  
 again.

They Messager proceed to  
 about 2 parasangs beyond  
 2 parasangs beyond  
 2 parasangs, and from thence  
 to Milan, where the habit  
 -ants come to see the  
 Bab, & about 200  
 believed.

The wonderful manner in  
 which the Bab bore the cold  
 & fatigue of the journey.

Muhammad Beg's order  
 was to convey the Bab  
 to Taher, & thence to  
 him via to Bahman  
Mirza, who was to send  
 him to Mahal.

Muhammad Beg reported to  
 the Bab a wish that he  
 may accompany him on  
 to Mahal. The Bab  
 replied that he hoped  
 not, as in that latter  
 journey that he had  
 already experienced, &  
 he felt not that he  
 could bear another such  
 journey.

آبری که در روز شنبه شی شهر واقع است رسیدیم و نزد آنجا رسیدیم  
 رستم اهل آنجا بدین آنحضرت می آمدند و در جلالت قدر  
 و نیز که او را می آن سینه بشیر تنجیری شده و تقدیر و دست نفر  
 در آنجا ایمان آوردند و از روی صدق و علوم عقیدت تصدیق  
 نمودند و الحاصل جمع شئونات ثنائی ظاهری شده که در  
 سینه بود ثنائی با اقیانوس کشیده و سواری کرده بودیم و  
 سرما و خشکی از سوانای حاضر میشدیم و در آن مدت آنحضرت  
 بیچوبه اظهار عجز و خشکی نفرمودند همان حالت در سینه که  
 اول سوار میشدند بدون اینکه در پهن باه قضیبری و در وضع سوارگانه  
 به سینه تاور و در منزل همان بهیستی که سوار شده بودند پیاده  
 می شدند بدون اینکه اثری از فرسودگی و پشتمه باشند  
 علاوه بر آنکه در آنجا در این بود که تا تبر را آنحضرت بنا  
 برسانیم و از آنجا از آب مستطاب اشرف و لاجن میرا داشتند  
 با گو روانه نماید و من میل داشتم که اول شاهزاده آنحضرت بنا  
 نگاه دارم و هرگاه تا لبه سستان نماند تا که شود با مردم عودت  
 کشش در خدمت کنای ایشان مردم و سپیل باطنی خود را  
 خدمت آنحضرت عرض نمودم و فرمودند که من با منی بیستم  
 که تو از تبریز مسرت راه من باشی بواسطه آنکه آنجا تو را از تبریز  
 تا تبریز باطنی میل داشتم و لی از تبریز با تو را منی بیستم و در آنکه

این سفر ظلم است و دوست نمیدارم که در زمره ظالمین باشی  
 و فرمودند در یک منزلی تبریز تو از ما پیشتر برو و تفصیل را  
 بشناخه داده بگو که اگر میتوانی مرا در تبریز نگاهدار و خبر است  
 و اگر نخواهی با که فرستند خداوند از وی انتقام خواهد کشید  
 چنانکه یک منزلی تبریز رسیدیم من مستقامت شدیدی  
 شدم در آن حالت شب نده را خفا شد و فرمودند بایست  
 امشب به تبریز بروی عرض کردم که با شدت شب قادر  
 بر حرکت نیستم آنحضرت جای میل میفرمودند شور خود را دادند  
 پس بودند شور بعضی خوردن فوراً شفا یافتیم و همان شب  
 تبریز رفتیم و تفصیل را عرض و اب من تبریز رسانیدم  
 جواب فرمودند من رجوعی نیست باید مطابق حکم دارا بگذاشت  
 معمول دارد زاید الوصف مخزون شده با استقبال آنحضرت  
 رفتیم و صورت را تقویاً عرض و هشتم آنحضرت آبی  
 کشیده فرمودند رضا تقصیر افتد و نیتها لایمزه و آنحضرت  
 در خارج شهر بخانه خود بروم و چنانچه مدتی در آنجا نشینم  
 و قتی که قرار شد آنحضرت با ما که برند سوارای ما سورین  
 آمدند و عرض کردند بسم الله سوار شوید آن بزرگوار فرمودند  
 محمد یک یکبار دیگر زود نزد شاه هزاره و تمام محبت او بجا  
 و گوید که من عرض را که میل دارم در آنخصوص اصرار نکنند

When they were within the  
 scope of Tabriz, the Bāb  
 ordered Muhammad Beg  
 to advance to announce  
 his arrival to the Prince,  
 & not to mix of possible  
 to take him (the Bāb)  
 to Tabriz, & not send  
 him to Mahū, for if he  
 does so, God will punish  
 him.

Muhammad Beg is  
 advised by favor, &  
 carried by the Bāb -  
 to deliver him some of  
 his own tea.

Bahman Mirza says  
 that his orders are to  
 send the Bāb to Mahū,  
 & they must be carried  
 out.

The Bāb takes up his  
 abode in the house of  
 Muhammad Beg,  
 outside the city.

He had also come to  
 take him to Mahū.

He again sends Muhammad  
 Beg to ask the Prince not  
 to send him to Mahū.

The Prince again refuses.

خدا ترسد من حسب الامر رفتم و مراتب با معرفت و در ششم و هفتم  
منحل نشدند مراحت کردم از بس خسته بودم بعضی بیدگان  
نب کردم و اقدام و سودها قهقش و نشد و حرکت کردند

The Bab is removed from  
Muhammad Baf's hand.

با ذر و نون شرف آورده باشند و داع فرموده و سوار  
شدند و از شرف برودن آنحضرت زیاد کردیم و با

The letter, from the friend  
he mentioned, was set  
for 2 months, & then on  
his decease, went to  
Stahel to see the Bab.

و ما و ما خوش بودم و پس از آن بعضی بارت آنحضرت با که  
رقم بعد از شرفیالی روی قد جای ایشان اقدام و طلب  
عفو و مغفرت نمودم چون بید و یقین دیدیم که اشرف خان

On his arrival there he took  
at the Bab's feet, & begs  
him to pardon any fault  
that he may have been  
guilty of, having before  
his man's eye the  
rapidity with which  
punishment was done  
Akbar Khan, Governor  
of Zoujan (see note  
p. 216 - 217) & Bahman  
Miyani, Governor of  
Taheriy (see preceding page)  
because they had captured  
the Bab.

حاکم زنجان و نواب جن میرزا محسن خردی مخالفی انقدر طول  
کشید که قبلاً بقربابت شده شد با این قدر با مضطرب  
بودم و استند ما نمودم که اگر بر سپس بود و خطا خلاف

The Bab answers that he is  
not waiting for his enemies  
to digger, much less his  
friends.

خدمت و قصوری از عیوبت کیش بطور رسیده باشد  
و مستوجب لغوین و عقوبت باشم عفو فرماید فرمود  
محمد شاه و وزیرش که اینهمه ظلم در حق من بر می رسد

آن بانها لغوین کرده ام و بجهت دشمنان بدخواه استقامت  
رسد و دشمنان بعد از آن از احوال اشرف خان حاکم  
زنجان جو باشد قضای رسوا اینها یکدیگر از زنجان نیست

با ایشان معمول داشته بودم عرض کردم و مقصود از مطول  
این است که اشرف خان بدلی از اهل زنجان بایل شده

و دستا و آئین را بر دهنده کلی که معین کرده بود شوهرش  
 مطلع شد و با اقوام و عشایر و سایر دوستانش اطلاع داد  
 اطلاع عام نمود و بجایه اشرف خان برخیزد و جمع بسیار  
 شگلات و مخلصانش را بیجا بر دهنه چون سفید انعام و ساده  
 رخسار بود بعد از ارتکاب عمل قبیح با ایشان علاوه چلی  
 نگار برده و صورتش را سپاه کرده کلاه کاغذی بر سرش  
 گذاشتند و بجزی برهنه سوارشش کردند و بهمان حالت  
 رسوائی و اقصای از شهر پرورش کردند پس در استماع  
 این فقرات فرموده باین درجه هم راضی نبودم و بنحو مستم القدر  
 منتفع شوند پس آنان شرح گرفتاری و ذلت بن میرزا  
 معروض داشتیم فرمودند از کسانی که نسبت بحق امانت  
 میکنند و راضی ذلت و ذایت ندانند خدا میشود عقیم  
 حقیقی در روز زمانه هر وقت باشد هر صورتی که حکمتش  
 کند انتقام خواهد کشید خلاصه جناب آقا میرزا عبدالوهاب  
 مذکور میباشند که در سفر از بانه بجان با جناب لاجوردی  
 و آقا سید حسن اخوی جناب آقا سید حسین کاتب  
 میرجا بر دهنه حکمت همراه آنحضرت بر دهنه و لیکن در حساب  
 آنحضرت میرجا بقدر دو هزار قدم فاصله از عقب میرفتیم  
 و لیکن جناب آقا سید حسین آقا سید مرتضی با و باز در

Narrative of the preceding  
 opinions & disgrace which  
 overtook Ashraf Khan at  
 the hands of the people of  
Zarjan.

The Bab expresses his  
 sorrow that, in spite  
 of the honours Ashraf  
 Khan had shown him, he  
 should have suffered so  
 much indignity.

Muhammad Bagh seen with  
 him & Babson & Mirza's  
 appearance.

Statements by Agha Mirza  
Abdullah concerning  
 the journey to Makki, near  
 the Bab & Mulla  
Muhammad, & Agha  
Sayyid Hasan, brother of  
Agha Sayyid Hassan, the  
 Bab's Secretary.

نظر علیها همه جا لازم رکاب آنحضرت بودند و اما بعد از  
 ورود بمزمل بروقتی جهانه دست آوردند و دست آنحضرت  
 شرفیاب میشدیم بطوریکه محمد پاک چا پوچی ایشی و سایر  
 دیگر شغف نشوند و ندانند که از بندگان عبودیت کیش  
 آنحضرتیم ولی در سه منزل بنیر زمانه محمد پاک جس خلاصا  
 از قراین خارجه و داخل نمید که از عبودیت کیشان حضرت  
 ایشانیم با نیواسطه مدزی در مقام صحبت مذکور است  
 که من در این سفر خود را بدتر از شمر و بزیدی میدانم کفتم  
 از کجای فیهی و بچه مناسبت میگوئی جواب داد زیرا که شغل  
 ایشان را بمن رجوع نموده و من از این بزرگوارانی الان بجز  
 اسوره سینه ای همی مشا به نموده و حالانی می بینم که گفتنی  
 و شگفتنی نیست اگر با صحاب زنجکان و سیدان خبری نشاء  
 فیه موده بودند فرصت نفس کشیدن بسوارانمیدارند  
 همچنانکه مذکور شد که قریب نه ماه سیه و شصت نفر  
 از ایشان با حی هزار عسکر حلی و نوره خراوه توب در  
 و مقامه مسب نموده و همیشه شگفت میدادند و قبح میکردند  
 و جهان سوارای مستحفظ از بس اسورات همیه و حالانی که  
 از احدی ندیده و نشنیده بودند در چن راه بعین البصیران دیدند  
 اغلب ایشان از روی خلوص نیت ایمان آوردند و کجکان

Muhammad Bay found out  
 that they are the Bab's  
 disciples.

Muhammad Bay mistakes  
 himself to Shima by  
 Yazid.

If the Bab had made any  
 sign of arrangement to  
 the people of Zanjan or  
 Meshed, they would have  
 taken on horse, &  
 returned for him.

Many of the court believed  
 on the Bab.

و دل مثل محمد بخت برین خودشان بنای بندگی و خدمت  
 کنار برانگذاشته و اظهار ششید بر طرفی از اطراف عالم خاطر  
 مبارک مایل باشد در بردن و رسانیدن در جانفشان بنی خدایا  
 قسریل نگردد و فرسوزد از شما چنین قدر اقبال مقبول  
 آنها دو اکنون از آن سوار اوز اولاد و اخذ اولاد الهی  
 بطراز ایمان مطهرند که طمع آن کسوت را نبوید شناسی  
 از ایشان نیتوان نمود و این بت معنی استقامت اعلام که در حکم  
 استقامت زیرا که مردم است طبقه اند و در سه مرتبه و آنحضرت اول طبقه  
 استقامتین و در یونان عظام و حکام و تبعاع ایشان در دنیا  
 و قسریل تا طبقه این طبقه با ظلم سپید اند و اهل طغیانی  
 و ایشان بجز حکمت داری و حکمرانی و حسب ریاست و علم  
 و تعینش و خوش گذرانی خیال دیگر ندانند و چندان هم در قسید  
 رعایت ادا و توانایی نیستند و از این طایفه اقبال نمودن  
 و بانی منقطع از با سوسی اند شدن و با لمره از جان مال  
 و حیالی را عقل و از دنیا و ما فیها کده شستن و از جمع قیود  
 و علایق دنیوی رستن و چشم پوشیدن محب و مویز  
 تعجب است اگر کسی بدیده بصیرت و انصاف لایحه  
 کند و تصور حادثه جانباری جناب عالی میباشند که از جمله  
 اولا بر او جان دلت قوی شوکت بود نباید میداند و می

"The first shall be last, & the last first."

Division of mankind into three classes.

(1) Kings, Governors & the ruling class generally.

The note appended at the end of this class by Haji Salehman Khan.

که این قسم انزال و نصب ایست در دولت میں در پیش کشیدن  
 و اینهاست و بعد دشوق طالب شهادت شدن فوق قوه بشر است  
 و این مسلم است که اگر مطرب و مقصد براد شود نشانه  
 بود با کمال شور و شغف بان نوع جان بازی نسبت نمود  
 ایست زانکه شد بطرح حسن خدمت و حوسن عقیدت آنکه  
 او را ترک این طریق و ادایات با لاجائزه اعلی حضرت  
 شناسای محرم و ترغیب نمودند پذیرفت و دستها  
 تمام جواب گفت که حضرت سلطان است و صداقت  
 و درستی درستی ندگان آستانش تا باین منظور <sup>عقیده</sup> <sup>و آید</sup>  
 و طریق ایست از بلاغده اینگونه است و حیات حکم  
 که به نشانی روزی بوزن کنند و در روزی ششمی آورد  
 بزنند و سینه حرمت دیگران بیازارش برین وقتی که بیازا  
 با نکالت بیازار آوردند با نهایت بی اشتیاق میزد  
 و این فردای سرود و اینکوش افغانی برست که درای  
 حسب سرودنارمانه که کدام انداز و در ششمی  
 که از بنش می افتاد دست خود از شمای دیگر روشن  
 میکرد و بجایش می گذاشت چون بر غضبها انگونه و بعد  
 و سرور اذ او لافظ میکردن می کشند تو با این شوق دینی  
 که داری بر این قصی پرورد مسیگرد و زبانی حال تشریحی

The captain being by Kurati a  
 promise to induce Kurpi  
 Sutopman Hiran to surrender  
 to the British.

The report is that the King has  
 a desire to accept completely  
 a peaceful service, but  
 he desires to confer with  
 the religious authorities of  
 his dominions.

Sutopman Hiran's letter  
 is a reply to the above.

The report here quoted is  
 not the one commonly  
 said to have been received  
 by the British from Kurpi  
 by Mirza Haidar Ali, the  
 author, when he was captured.  
 (See p. 253 - 254 of the)

To Sutopman Hiran's letter  
 the following is a reply  
 returned to him on his  
 arrival by him to the  
 British camp in execution.

The subject of the above is  
 the same as that of the  
 letter which was received  
 by the British from Kurpi  
 by Mirza Haidar Ali, the  
 author, when he was captured.

کدامت چنانچه و کلمات باقی در این کتاب درج شده است  
 که در این کتاب درج شده است و کلمات باقی در این کتاب درج شده است  
 که در این کتاب درج شده است و کلمات باقی در این کتاب درج شده است  
 که در این کتاب درج شده است و کلمات باقی در این کتاب درج شده است



باین ترانه سپردید رقص انجا کن که خود را بشکینی همه را از پیش  
 غفلت برکنی رقص و جلان در سینه میدان گمزد رقص انداختن  
 خود مردان کشند چون بهنداز است خود دست زنده چو  
 بهنداز رقص خود رقصی کشند و فنی هم که میخانه آلوده اند مرد را  
 دو پارچه کشند با کمال بی باکی و جلا لای پای خود را می کشند  
 و مستعد می آیند و میگوید پیش من این زن ندارد قیمتی بی تن  
 ز ششم فنی این فنی خنجر و شمشیر شد بر کمان من مرگ من شد  
 ز زم زکستان من ایگونه جوانمردی و جان باختن دانست  
 بنمای اقدار و همت بار دولت و دولت تا متن و از زبان و پایها  
 که متن عبت و بی سبب می شود و دلیل بهتر از این در سبب است  
 سبب که نیست و انجمنی هم اشخاصی که در ابتدا اهل بی نای قهر  
 و قبول علماء و عوام ظالم بودند بی ظالمت او بر خود و جان  
 خود ظلم بین کرده اند که سبب و ظلم او مرده اند باشد رشاد  
 جل او مر علماء را اوستاد طبعه آینه مجیدین و محققین و علماء  
 و حکما و فضلا و صاحبان فهم از کمال و عرفانند و از اینها  
 آن کسانی که صاحبان هوش و فراست و مددک خاتمان و کما  
 بودند و دین داشتند عرض و تعصب با کفار گذاشتند و کتب  
 تحقیق مطلب شدند و تیز فادان حق در اعلی حجت گذاشتند  
 آنها بمقاوآت که بر انقضا الله بعلمک الله خداوند نیز ابواب علوم

(2) The above text is  
 in the Urdu, Urdu,  
Philosophy form etc.

و حکمتی با آیتنای و هدایت زار روی ایشان کشود و حقیقت  
 مطلب زار آنها گشت فرمود که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء  
 و چون شمس معرفت و معانی از مشرق افند و ایشان از شرق  
 نمود و قوتشان بر آست حق نمای صافی گردید و وجودشان  
 نور ایمان و ایمان منور شد و در خود عوالم نورانیست در حقیقت  
 و صفات کلویت شاه که رزق از حقیقت غنون و اوامیر  
 و با جنابین انقطاع از ما سواد کد شمشید و خروج معارج  
 اقیان و اطلنجان نمودند که ابتنا النفس المطننه در صحن الی بک  
 در حسیه مرتبیه این است که بدون خود داری پشت پای نیست  
 ببلایق و عوالمی دنیوی و صفات کلمه در ریاسات غیر خود روند  
 و بدون پرده و پرده امسبح و پیشه نور امر الله شده و چون  
 میا کل بشیر به خود را محاب و مصل به مصل معصود و دیده  
 لهذا نکال بحسب کمال کسوت صورت و ترک عوالم کثرت برداشته  
 و همیشه شهادت شتاب شتاب شده تا حسد آنچه را که می باشد  
 که من طلب شتاب و غیره و بعد از این مجتهدین و متفحصین و علما  
 و فضلاء قریب چهار صد نفر از یزید بودند که داخل بدین  
 شریفه بدیعه و بحسب و حقیقت تا ما اقبلی از ایشان در ک  
 در حقیقت شهادت شد و بحسب محاب و حلیس بشیر و  
 و جناب آقا حسید کسبی ۵۰ سال که از محول علمای مجتهدین



و محفل محبت است که حکام مشیخ و عرف ثروت پران را  
 منوط به شهادت عدلین میدانند و اگر چه با نفری که عادل نباشد  
 ادوی شهادت بپذیرند قوی میدانند و حکم میکنند اگر چه در باب  
 عدلین یا بکفر کسی و یا بقتل و قضا من نفسی راجع باشد چنانچه  
 دیده و شنیده شد و نفر اگر در حق بیگانه شهادت بدهند  
 که عقیده ایشان فاسد است و یا حکم بکنند و فاسد عقیده  
 باشد بخوانند و مرند سپس میدانند و حال آنکه اعدای از کمالی قلب  
 و عقاید باطنی اعدای کما هو الحق واقف نخواهند شد مع ذلک بطریق  
 این مردم در خواب غفلت و غرور و در عرض نفسانی بظرفی  
 چشم و گوش ایشان را بسته که هیچ وجه کشف شهادت این  
 چهار صد نفر را در آن عالم حاصل جان نماند و نباشد و بیان  
 قریب چهار صد نفر از بزرگان و علمای کامل عالم حاصل اعتراف  
 و اقرار بحقیقت و حقیقت ندارد نقطه اولی روح با سوا فساد  
 میکنند و بعد از تصدیق و شهادت خود چشم از دنیا و دنیا  
 می پوشانند و ثروت شهادت را بجهت نیفتد و گاهی بی کسوف  
 فرود میروند و بان ربع بدلات و در ایت این نفس  
 محموده میگویند دلی این نفوس محمده باز مسم از فرود آمدن  
 و عرض لیس و محبت میجویند کجاست چینه و چنان آنحضرت  
 محبت بود و در حال آنکه کلام چینه است و این در حدیث

In all ordinary matters, the  
 testimony of "two just"  
 witnesses is sufficient, but  
 the "Ulema" have no attention  
 to the "actual testimony"  
 (mandjidan) of the  
 witnesses.

مقدّمه و بر آن اتم و کل حکم ازین طلعات عالیست  
اگر کسی در وقت عرض منصب جائز تقدیم باشد و بپایه  
بصیرت و انصاف لا خطه حالات آنحضرت را نماید  
و از ترائب حالات اصحاب باز نماید و جز در صورتی  
در درجات ایشان استخوار حاصل گشته دفاع سخی  
ایشان نباشد که هر یک در مقام معرفت حق چه خدا مجاهده  
کنند تا برزخ تعیین و اطمینان رسیده و ذلت نماید مجاهده  
مطلب چه قسم ریاضات شاکه و عدمات شدید و تند و چه خدا  
استقامت بخرج دادند و بجا کردند تا بر چه شهادت فائز شد  
و کنگ از دفاع بسیار امتحانات شهادی تیر بر سطح شود  
و از حالات اصحاب زحمان مستحضر کرده و از حقیقت عرفان  
و جو بر ایان ایشان بشناسم و با بجه بنیاد دون سنگ و شمشیر  
تخصیص میداد و بین کلام حاصل میکنند که شهادت اینها  
مطلوبه دلائل بعدی دفاعی ایشان نیاید و افعال آن جواهر  
و عودات بر صدق احوالشان شاید بیست صامت و برای است  
تایید ذریلی است تا حق و کد کسیرا در دون باشد و خود  
شود و بعدی عقل و تامل نماید نظر بجهت استقامت بلکه  
بوردن تا کالمعقول حقیقت مطلب از قبیل غیر سخی میگردد  
هر که تا در دفاعی خدا شایسته حکمت بر حقین و امانت اندازد و سنگ

آنچه گفت استفتای حضرت مصطفیٰ انجسی راوند که بر بود از وفا  
 لهذا دل که آینه حق نامی بر تائست گواهی میدهد و عقل سلیم حکم میکند  
 که اینده صلا و فضل و تحقیق و هر یک گزیری و کفر مخلوق از جوامع بود  
 معانی و معرفت برود تا حقیقت اصول و معصوم در پیش آن کتب  
 و مشهور شده برد اینتر رسیده و تسبیح و ابا مان جا و در  
 و خط که چینه تو هم اسم آن دل شیر مردان مانترا لزل و شوش  
 میکند قدم نیکو باشد و در مقام بذل جان و مال و ترک نام  
 و نیک باشد استقامت و استقامت بشود و در استقامت  
 شهادت بیکدیگر است بگردند و این بسی مبرین است که پس از  
 تحقیقات لازم حقیقت و سابق و حقایق این امر بدیده که چینه  
 از دامن ظنون و ادراک گذر شده و عالم یقین بر سر شده و چون  
 در مشروبات ظاهر بکجه حقیقی و شافی بدیدند با حجت است  
 بهمت بر ریاضات و زیور زدند و ترک محاسن و مشروبات  
 و حاجت را کردند و در اخلاص و رای و رساله خود را کار کردند  
 و طالب عوام تغذیه و تجرد شدند و با نیت بود که در جان و قی  
 خود داری و شکر و کلام بیکدیگر و اگر در هر یک چند وجود  
 پس از آنکه بسوزاند وجود آن که در می که رسیدند از وجود  
 صبح و جود است آن آرزو شد آنکه در پیش چشمش است  
 علم را تقوا که بود است آنکه در پیش چشمش است

مدبر و آید غرور و در خطاب او تکیه بر اینست که اینها را چون  
 رقیبند بزرگمان در جای عشق من نقصان شدند همچو  
 قوس بدین نقصان شدند و همان که طالب نیات است  
 و در طلب دریدر حیات و حاجت بود صد و شصت و شصت  
 و او ام شدند و از طلب و اینها تا نازد اول و در کوشش  
 کشند که چه صورتی در میان قسم من خورشید ظاهر شد  
 امشارت ظهور داد و فرود قال از چهار مهران سپهر و نیک  
 و از گزاف جزور و خود پسندی و عرض درک صفای انار و ادراک  
 حقیقت مؤثر را که در نهم، قال چون عرض آمد نه بر شیده  
 صد کتاب از اول بسوی دیده شده و بخفا و اکتسابی بستم  
 بکار ال در با است پنهان کتاب چشم و گوش پنهان ایشان کرد  
 که با وجود که نمای العین دیدند و شنیدند که جمع کثیرا از علمای  
 کمالی حاصل کمال سعی است تمام در این اربعه قیام و اتمام  
 نمودند باز تمام تحقیق بر نهادند و انچه نفوس و نفس کردند  
 که این همه علم و فضل را که حقیقی معلوم و میر بین نشدند  
 و چیزی دیگر نگردد از این شسب و ابر خطیری نشدند و تکلیف  
 و مال و نام و ننگ را نیکفنده پس اینه شمس و نفس کشیم  
 در شمس و انچه معلوم شده و یک دلیل و برهان و از  
 عظمت این طرفه بود و در آن که آواز اینست که اگر چه

The main objection raised by  
 them the report this great  
 manifestation - e.g. -  
 "Why did not a form appear  
 in the sun?" and "Why  
 did not the veil of Amir  
 Ghias come forth from  
 the veil of Isfahan?" etc.

و بنای سید و کی و جان فشانیر اگر آشته اند و بدون بگا  
 و استیضای این و درجا استله و آسته هر ده ما که فرافا  
 کوریم مع ذلک بعض عدم فوج خود حال مشکوکه در نظر حق  
 متعال شده و در اسطه حشر فای لی اصلی که در فرضین  
 شجیده روند که لفظ بفریزن ما پند شو بر حال سید اند  
 و حوانات ذریعی ما را طلال و صباح میکارند و درونی  
 رسیده کی و تحقیق حکم بعضی و کفر رسیده اشخاص مقدس  
 کردند و باینجه از بعضی عرفان حضرت اصدیه موجب شد  
 و عوام را بنده از فرجات بر رویه ممنوع داشتند علم  
 عالمین سبب گراه شد اگ کسی زیاد ال منی آگاه شد  
 بمسری با شمار شدند انوش با چون او پنداشت  
 صد هزاران چنین بشاه چهره و قشاق بشا و سار و این  
 و طبقه از عوام اند و از ایشان انکسای که اندک  
 فراستی در کار وی داشتند و فی الجمله قدرسی نوزده نمید  
 که کسی که یک شه و شاه در میان عشق عالم و ام کلان است  
 و قدرتش تا نهایت است و استقامت تا ابد  
 و قیام و حشر ای احکام خدا نماید و در اندک کار از اعراض  
 و استقامت و ای شجیده شیدا و لور و شکر خرد است  
 و در دنیا و آخرت هر چه در عالم است و در عالم است

Calculated numerical against  
 the Bible, that the Holy Spirit  
 is a person to have a husband.

(3) The Third Class of Manhood  
 are: the common people  
 & in them of this class the  
 thought are all, if you  
 consider the present  
 all stand built up in the  
 matter of numbers & figures  
 a person had the  
 measure required that he  
 should be needed by God.





یافت او بر آن پنجس و طلب ایشان را معرفت  
 مظلوم دولت و دایم بود در این فقره بسی واضح  
 است که نیک در مقام طلب و نجس را نیند خداوند  
 نیز ایشان را بابت می کند و از جیرانی مسلمانان  
 چنانچه رعد و داده و قسم مرده الدین بجا بود اینها  
 نهد بهم مستغنا و کینه صدی و در اصل در این ابروی  
 شده و مشونند معانینند دیده و می پسند جمع انحراف  
 نغیزد نروند بی اصل و محض عداوت عوام و تعرضین  
 بوده و این طایفه کینه القطار و حسن معاشرت  
 و عداوت و تندیب اخلاق بر غیر از تقدس و تقوی  
 و درستی و راستی و امانت و صداقت و صدق  
 و صفا و مدوت و عصمت و عفت و اجتناب از  
 جمیع مناسی و جهت باز از مردم آزاری پسند و کینه  
 و این جهت است هر کسی که عقل بشود اگر جمیع عالم است  
 او جمع شود و با حماکت و با ما با و بد پسند از این طایفه بد بود هر که  
 و انحراف می پسندد و اما آنست که در تقابلت و اعراض  
 این طایفه با هر خصم و در بر نشدند و اول آن گروه  
 و مشرف حضرت صورت مروری و حسن است که از کینه  
 نماند و با او کند ایضا و مشرف نشدند و با او



Reporting that Christ  
should come actually  
riding on a cloud.

شیکه بید فطره ابری سوار بود و شش نبرد از نور باشد در شش  
 از جلوه سوار دادند و با ایشان را از مغرب ساخته هنوز  
 نظریه ظهور چون صورت هر چه بود خودشان در این  
 هر چند را ازیت و آزار و استهزا و تشویب حضرت کرده  
 و تا بحال در ضلالت و کراهی مانده و نظریه که حضرت مسیح  
 بهمان آثار ظاهر شود و نفس علی بن ابی طالب و عوام هم آنان  
 اشیا را فرود بمانی دیده موهومات دیگر را دارند و مثال بدین  
 باره توهمات از ظهور شمس حقیقت خوب گشتند  
 چنانچه جناب مولوی سفیر آباد کاردین ویران شده است  
 ابرو خام که بشردیده ایشان را چراغ خود چنان  
 دیدند البیس بعین گفت من از انشم آدم ز طین  
 خزان منجسب اینجا ای فلان که بشردیده ایشان را  
 نه جان خود تا نم در گویم وصف جان زلزله اشد و این  
 کرن و مکان خلافت اگر نخواهیم ذکر اینگونه مسکا  
 بجز دوزخ سالها میکند و در شسته این زخم بیانات  
 به نیرید ذکر غم نیست حسن عقیدت خلافت است  
 مستحفظ باعث طول کلام کردید محققان که خلافتی  
 که در خدمت بوده انحضرت بودند ایشان را بسا که  
 رسانیده باعث نمودند و حضرت ایشان را

Return from his deposition.



بیرون میسرود و حال آنکه ایشان مجوس و سپرده  
 خند خداوند از اطراف و کناف جمع کشیدی زیارت  
 آنحضرت می آید و نوشته جات بسیاری در اینجا  
 از قسم قدرت ایشان صادر گردید که از صد هزارت  
 متجاوز شده بود و جناب میرزا عبد الوهاب فراسانی  
 که در اواخر موقوف میرزا عبد الجواد بودند نوشته ذکر می نمودند  
 که او فانی که حضرت در آنکه تشریف داشتند در تبریز  
 آنرا نقلیه ایشان را از آیات و صحف دعوات و ابیات  
 و خطب و سخن علمی عربیه و فارسیه و لغات سیر کرده  
 قلم را تیره در زیارات بلیغ حساب می نمودیم از دو کردور  
 متجاوز بود باری قریب سه سال در آنکه تشریف داشتند  
 حاجی میرزا آقاسی مرحوم دید و نهید باز خدمت ایشان  
 مرادده میشود و همواره نوشته جات آنحضرت که نقل  
 بر مرا عطف و تصحیح و در آنکه این خند است بیان  
 آیات و خطب و مناجات فانی بجهت ایشان در خط  
 حضرت سلطان میرد و لغت با ایشان شکایت  
 اظهار کرده میشود من جمله قریب است که در حق ایشان  
 اعجاز شده بود و هر کس را خط کند منجی حقیقی  
 قدرت و انوار است با تفسیر تا آنکه با کمال است

More than 100,000 books  
 were written by the Báb  
 while he was at Máhí.

Mirza Abdol-Wahhab of  
 Akhuzda, later known as  
 Mirza Asghar Javáhidgar  
 that of his writings of diverse  
 sorts - verses, treatises,  
 prayers, eulogical poems, &  
 commentaries on the  
 Korán in Arabic & Persian  
 those were more than  
 two hundred current in  
 Tabriz.

The Báb remained nearly 3  
 years in Máhí.

The Máhí-i-Mahmúdyé.

علامه علیخان مشرب را در این شهر نشاند و تا کیم اکتید  
 بگردید که در بر او طاعت نماز است وقت صبح آمد و گویاد  
 در ششمانی از سال و در سوال گفتند با وجود این فایده  
 بخشید تا اگر در دست کار ایشان بر مردم حاجی داشت که  
 من از عهد این خدمت بخواهم برام عملی عالی بر عهد  
 در عهد رفقا فت کبری ابریشد که آنحضرت را طاعت  
 چرتی برید و دست یکی خان سپاه به در بیان من  
 آنحضرت خدمت چهار شدن و مکت را در ششمانی  
 در مقام سعادت را در عرض کرد که من باقی این منی  
 بودم و بنواستم از بعضی خدمت آنحضرت مردم شوم  
 آنحضرت فرمودند بسیار دروغ سیکونی خودت  
 بنویسی و خود هم عهد بخلاسه عهداران روانه  
 بشود چرتی شد به یکی خان در شهر اروسیه  
 حاکم بود و آن شهر فاصله نزدیک است و آن  
 قبیل آنرا که این مقام رفیق چرتی بود زکند  
 آنحضرت عباسی شرح علی خواستالی مشهور  
 بعظیم را تا بر فتنه بزرگ که با او است روز  
 در راه شکار باشد عهد از دستهای که با شمشیر  
 در این آنحضرت بقتله چرتی بکشید بیان شمشیر

Ali Khan is a  
 person of high standing  
 who is always in the  
 Government with the  
 title of Mirza.

Ali Khan is a  
 person of high standing  
 who is always in the  
 Government with the  
 title of Mirza.

There are several  
 names of the  
 Chirk, a name  
 which is very

Ali Khan is a  
 person of high standing  
 who is always in the  
 Government with the  
 title of Mirza.

Ali Khan is a  
 person of high standing  
 who is always in the  
 Government with the  
 title of Mirza.

که صبح آن را حضرت وارو شد بهی خان حضرت است  
 و دیده بودند و صبح بخا بسخ عظیم اظهار فرود کرد که اگر آن  
 حضرت را ملاقات کردم و در دم صاحب جانان را و شائل  
 است که در شب در خواب دیدم یعنی ندانم که حق  
 بود و ندانم مستند از قصه در جهان بود از آن حضرت  
 وارو شد و بهی خان بعضی ما بد می بیند همان که  
 مستند که در خواب دیده بی اختیار تنظیم فرود زانوی  
 مبارک را می رسد و آن خات را منزل خاص خود  
 پس از آن در حضر مبارک نمی نشست تا اذن ندادند  
 و بعد از آنکه آن حضرت بجهت شرف بردند آب  
 همانرا بجهت شستن و تبرک بهشت از آن عزیز بردند  
 و بعد از آنکه آن حضرت بقلعه شریف بردند با وجود شرف  
 بی حاجی مرحوم بجز حکمت اصحاب و احباب بر آورده  
 نبودند و در آن ترا می بشه فنا جان فانی شدند  
 و تصدیق نمودند زان زانی که عین جان حکومت و پند  
 نهایت احترام را بکن آن حضرت در پیل ایستادند  
 و آن حضرت نظر با قضای زانی و مقتضای حضرت  
 و حکمت و استعدادهای و انکها بر قیامت فرود آمدند  
 در این محراب و در آن محرابی در او فرود آمدند از آن که

Yahya Khan was the only  
 in a degree, a little bit  
 down to Shayan, but of  
 the same, down to  
 Shayan, again, a little  
 bit more, the same amount  
 down to the fact he is as  
 he has in his own, I don't  
 know of a family that he is  
 the friend of Rafiq.

The Bab arrived at Chindrapur  
 in Yehya Khan, down from 15  
 he as he was in his own,  
 falls before him to do his  
 reverence.

The nature of the Bab, after the  
 Bab had stated in it, the  
 paper for 80 minutes.

Even here, in spite of the  
 Bab's strenuous  
 prohibition, people come to  
 see the Bab, & many believe.

In the Bab, or some day, in  
 the latter days of his life,  
 the Bab announced  
 the Bab's strenuous



به حضرت خیر فاضل آنحضرت را در صفحہ ترکستان بخون  
 ہندی بقول و فعل شہر نمود اگر چه مرحوم حاجی میرزا جانی  
 در اینصحنہ شرح و ربط بطریق نوشتہ است ولی عمل از  
 مفصلش این است کہ ایشان از نجاب و بزرگان ہندستان  
 بودند و بر نور زہد و ورع و اہلوار کلمات آراستہ  
 و بیخ مستحباتی کہ در شریعت مقدسہ وارد است حاصل  
 و مرقف بودند و مجاہدانی بسبب اللہ بزم سہاحت اہل  
 اہل مذہب کہ خیر ظہور آنحضرت را شنیدند محض متحسین و متخص  
 بچہرین رفتند و او فانی بود کہ آن حضرت اظهار کرامت  
 نمودہ بودند و چنان سلطنت جلال و عظمت از آن حضرت  
 ظاہر و باہر بود کہ احدی بر عقل و خلت جلال و جمال ایشان  
 قدرت طاقت نہ داشت بقسمی کہ جناب آقا سید حسن  
 اخوی جناب آقا سید حسین کاخراشاہدہ اشرفان  
 از اہل اہل و صفات آنحضرت شدہ و جناب آقا سید حسین  
 نیز در حضور مبارک خدا بنور ولوئی اذن داخل قبتہ و سوال  
 کہ تعریفین ہم بعضی منشاہدہ آن حضرت بی اختیار خاشع  
 و خاشع میشدند و گناہیکہ در آن قہر بردند اما شالی با آمدن  
 داخل ہستند بہرکہ طاعت آن حضرت از لب جلال و کرامت  
 مستشرقین بحکمت و در آنجا کہ جناب آقا سید حسین  
 کاخراشاہدہ اشرفان

The "Indian Telegraph"  
 spread the news of the  
 Bab's "Revelation"  
 in Turchistan.

Account, extracted from the  
 "Indian Telegraph," of the  
 Bab's "Revelation," the text of a  
 letter from him to India, &  
 of June 1848.

He came to Persia.

And hearing about the Bab,  
 came to Chiraz to visit  
 him.

The majority of those of the  
 Bab at this time, with  
 numerous witnesses taken  
 from his own mouth.

خلاصه ظهور از سبب و جدایت آن طلعت تا برین درای  
 ابام سابق شده بود بعضی آنکه زمین هندی سالی عمارت  
 رسیده و دیده شود قش بر حصار آن حضرت افتادنی اختیار  
 غره هزارتی زود و سخاک افتاد و در هوش گشت بعد  
 هوش آمدن و گریه بسیاری چون که مرآت ز ادبش  
 صافی و مستقی بود جمله طلعت ثابت بحکم محفل لایبا  
 در او متحلی کردیده و از ارثا از توحید در وجه سعادت  
 نمودش بر جود گشت و از شدت محبت وین سترنی تیر  
 انا العالم الذی ظهر کر وید و منور و از لفظه انا المبین  
 هر سکی کان شود کل لیل ناب پر شود و از صفات افلا  
 وصف ان سکی فانه لذر و بر شود و از وصف خورا و شت و  
 آن اما بود و در سنه ای فصلی از سخا و زنده از برای منزل  
 خلاصه چون آن زمین سندی در حالت جذب خورد سندی منزل  
 مراجعت نمود در تقایش و بداند که حال بدین نقصان شده  
 و در خورد سبب رخشان شده و موجب جبرتم و عبرت ایستاد  
 شده با طبع مایل بخند متواری و خاکبارایش شده و در سبب  
 بسا بر رفته و چنان حالت جذب و طبع غلطی جبر ساندید  
 بودند که از تقاضای دن بازمانده و در بدت چهل روز  
 جزو آن مشغول بقوی کلاب و جگر شده و بود

The Indian believe "no  
 divine voice is heard by  
 the Bab when he cries  
 out "Thou art my Lord"

And some having in  
 contemplation of the  
 Bab said out, "I am  
 the Kabir who have  
 appeared," a like  
 Manly "I am the Truth"

The Indian believe "you will  
 find your name in Sulman"

۲  
 هر سزا لطیف ز حیدر که مستحق آنرا حکام قابلیت بود بخوبی بیان آنها  
 نمود که محفل در آن زمان در آنجا بود و در آنجا با هم در کمال حساب  
 وجد و حال به حالتش جبران و بی کثیری مجدوب ایشان شدند  
 این خبر خوبی رسیده از شورش شور و فتنه مغول مردم و مواخذه  
 اعلی حضرت سلطان و از همه بزرگان فرساده ایشان ما با دو نفر  
 از اصحاب که یکی جناب شیخ صالح عرب و دیگری حاجین  
 خراسانی بود و هر دو از اصحاب حضرت اعلی بودند و در  
 دیار آنکه بر دند و آن زمان پسندی بازم مقصد و از آنجا  
 گفتن لقب کرده میگفت منم که با شایسته بودم امر و اظهار آن قائم  
 شده و باقیار پیش قیام نموده خلاصه بر حسب امر حاکم  
 نخل قامت ایشان را بنحاک استخوان انداختند و چون  
 بلا که رزق اهل دلا بود بیای استقامت ایشان زدند و بگویند  
 شیخ صالح عرب جان را بجان بهترین تسلیم نمود و آن  
 دو نفر دیگر را هر قدر زدند که بعد از اقرار آنکار کنند  
 گفته ما ساقی نسیم که بگرفت از بیت و از احوال آنها  
 گفتم آخر الامر منم از شهر دارا اهل و مکان ترشیده  
 و بر الاغی سوار کرده اطراف شهر کرده اند که این است  
 برای طالبان طریق حق و واصلان کند و حاصل مشرق  
 بیابان و کوه نسیم از غیر ترشیده و در یک نام و یک

The name of the conversation  
 in possessing a property being  
 of the Indian lecture  
 escaped being, a man  
 all that from those to  
 would him, that they  
 do, and that of his  
 companions, viz. Shajid  
 Sultan the Arab, & others  
 amongst the hearers.

The Indian lecture continued  
 to say "I am the Truth" &  
 to announce that he is  
 appointed to preside in the  
 debate of the Nation.

He is mentioned by the  
 Governor of India, & also  
 his companions - Shajid  
Sultan & others the  
 hearers.

Whilst he says the Indian  
 lecture, that he is  
 appointed to preside in  
 the debate of a nation.

Author, name of institution  
who lived in the Bab  
was Sajjad, Bazar.

از صفی و جو و زود و دانه فاعبر و اما اولی الا بصار و از جمله مصنفین  
 و دوستان اهل هندوستان یکی هم جناب سید بصیر بود  
 و در کلمات ظاهری و باطنی نظر داشت و باقصی افغانه  
 صاحب خارق عادات و کرامات و مقامات عالیه بود  
 احیای نفس مردم قابل و سبب هدایت و ارشاد اشخاص  
 کامل و متفلسف کثیری از مردمان فاضل حاصل کرده و در بابها  
 از سر زمین با مقام اقبال و ماضین را بر وجه کمال بیان نموده  
 و جو کشتن عا ذب طالبین و بیانات بدیش را وی مضمین بود  
 مرحوم صاحب میرزا ماضی هر چند بر سبب اختصار و مختصری از مفصل  
 سوالات جناب ایشان مانده است و اگر حضرت از احبار  
 انوشان نشسته اند اینها مذکور دارد که گمانی میشود ولی مجلس  
 آن است که جناب ایشان از خانه داده آقا سید علی که  
 که روی برد از کلین عرفا و صاحب روزات و مقامات عالیه  
 و حضرات در ویش کار گذاری که عنوان آن هم میسند  
 منتخب ایشان میباشند و در خطبه هندوستان خوانده  
 سبب و سبب است و در میان پیچیده و سرد از جمله فریاد از من  
 علی و همان روز در آن احوالی عظیم ایشان ظاهر رسیده اند  
 و در آن خطبه است از جناب ایشان هم اشارت و اولاد خردمند  
 علم و سبب است و در این که سبب از سبب است که سبب است

Author of the family of  
Sajjad Jalal-i-Husni

دیدای ملایک ایان از آن خوش آید و یا کرد و دوستی عالی  
 فلان و دیگران بود و بلاشبه بر خوار و دیده بود کشیده  
 و در دیده باطن را گشوده و در ایام طوفان آرد یکی طوفان و چون  
 طیف از اطفال و اطفال نیز بود و در وقت دیده و در وقت  
 بیرون آمدند با کمال استیجاب مکتب و استقلال چون در پیشگاه  
 صاحب مصلحت و ثروت کثیره بود و پس از ورود با ایران  
 چون از جمیع مذاایب و فرقی مختلفه مطلع و از آئین و عقاید  
 آنجا کاین سخن میروند با هر طایفه و سلسله مزاوله و معاشرت  
 نموده و بذل و بخشش زیادتی بقرا و اوقات و دستگیری از  
 ضعیف میگردند و بیاضات و مجاهدات حق استمال داشته  
 و چون اجداد ایشان خبر داده بودند که در این ایام نفس  
 کاخی در ایران ظاهر خواهد شد لهذا پیوسته در تفتیش بودند  
 و بکمال شرف شدند و بعد از ادا حاجت بیانات عالیات رفتند  
 و با مرحوم حاجی سید کاظم طالقانی توفیق و اخلاص با ایشان  
 بنرسانیدند و بعد از آن عازم بلخ و سمنان شدند و در  
 بعضی مسکنینند که شخصی در ایران ظاهر شده و ادعای  
 مقام با بخت نماید بعضی بیکدیگر این خبر را شنیدند از آنجا  
 طلب خود معادرت فرمودند و حق رسیدند با ایران که  
 آنحضرت بکمال شرف برده بودند و در مقام طلب و تفتیش و تحقیق

When Sappo came with  
 his Persian party etc.  
 he became blind from  
 small-pox.

He came to Persia.

He was with people of every  
 sect & creed.

His liberality.

His ancestors had complained  
 that in their days a prophet  
 had come to Persia.

He goes to Meccah & returns  
 when he meets with the  
 late Haji Sappo & returns  
 of Ragh (see p. 39)

He returns to India, he  
 learned in Bombay that  
 a prophet had appeared  
 standing in the name  
 of Allah & that he  
 had his seat in Meccah.

The manuscript is not  
sent for Messrs. Colver  
Trust Ltd. No. 1300.

The volume by the Royal

and Commission to present a  
facsimile of the original of  
the B. 1300.

The scientific & historical  
accomplishments.

When the King of Persia  
Tahmasp was in Europe,  
he was taken to the  
King of France for  
the purpose.

چایزده نهمه میزیم زیارت و طافا سنا حضرت فارم که شدند  
 و در عین حال تمام در کفن شرفیال شدند با وصف که ظاهر از این  
 بودند با دیده دل انجم و یزنی زاد دیدند و بر حقیقت و قانیت آن  
 حضرت نین کامل حاصل نموند و با علی مدارج و صنایع ایان  
 و اقصایان عروج نمودند و پس آنان از راه بحر باران آمد و سفر  
 و کجایان جمع بدان سباحت میروند و تلخ امر الله و تجلی نمود  
 ناقصه و نهایت و ارشاد و عباد و مجرب مشغول بودند و نظر بیک  
 خا بایشان تجلی کالات علیه آرسسته و در همه فضلی  
 و فستون معارف فاسل و کامل بودند و کلیات علم طب  
 و نجوم و جفر و صناعت را کامیاب شدند و از مطالب عرفان  
 مطلع و بهر زمان آشناسا و سخن ایشان تقرب طالبین مانع  
 بهر شهری که میرسدند و بهر قصه که وارد شدند سخنانی  
 ارباب فهم و کمال را مجذوب و مغلوب نمود و بصراط حیات  
 هدایت و ارشاد و تکرارند و از ایشان بقدری خارق عادات  
 و کرامات صادر و ظاهر میشد که ایشان کلمات جمع حالات  
 و عوالم ایشان شامل خواری عادات بود و همگامیکه  
 هنگامه فایز باطن کرم کرد و بدو حالت ایشان نیز بصورت  
 شدند و بر روی میزیم که خود را نظیر زینا تهر و شیدا  
 خدایان و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات



بعضی سبب آسان می آید همچنانکه ارباب علم از فرط غفلت تاکنون نسبت  
 این که لطیف نشده اند و هنگامه باین عظمت را افشاند و بار دیگر  
 تصور میکنند و اگر حرکات و سکنات و احوال هر یک از این  
 اشخاص را در مقام فعل مشاهده کنند مشهور و مشهورین میگردند که بغیر از آنکه  
 افتاد و اگر بر اولیا احدی از اسما و شمه نمیتواند از عهد این نوع پیش  
 بر آید و چنین مهمتی بخرج به در اصحاب کبار حضرت رسول غلامان  
 اینکه حضرت امیر را مظلوم دیدند و حقش را منصرف ملاحظه نمودند  
 خدمت آنحضرت بگزارند و اصرار بر من کردند که با وجود اشد آزار  
 کامل و قدرت با بهره که دارند چرا سبک آید و راضی شوید که  
 دیگران غصب خلافت کنند و رخنه در دین و آئین نمایند و  
 خانه نشین همیشه آنحضرت باینان فرمودند احوال که شما  
 در مقام حضرت امر خدا جناب یاری و مددکاری دارید فرود  
 برای مرا برآید و شمشیر خود را بکشید و سر دوش بگذارید  
 و بیایید با استغاثت تمام اقسام در اجرای امر خدا و قضا  
 حق خود کنیم و در مقام قول آن اصحاب کبار که از اخبار اهل  
 بیرون کار برد و با استغاثت و استوار و اطاعت و جان  
 نثاری خود بخوی با طینان و امید واری و شمه که نسبت  
 آن حضرت خود را فانی و لا شیئی تعین میدهد و بلکه  
 بتمام فعل در دردمندان رسیدند جمع دعای ایشان

The story of the nomination  
 of Ali to the succession  
 of the Caliphate by Allah.  
 His followers and his way  
 he thus submit. Let  
 piously at home.

Ali commands all those who  
 are willing to support him  
 to come on the morrow  
 with their heads shaven &  
 their hands in their  
 hands.



بکس توجه نشد و معلوم کردید که تمام ادعای ایشان محض فریب بود و  
 همیشه ولی چهار نفر از آنجه صحبت بقام فعل بر آمدند و حساب  
 خدمت آن حضرت رسیدند سه نفر از ایشان از برای خاطر  
 بر خود اندکی تراشیده و وقتی با زیر حیا نه پنهان کرده بودند  
 حضرت سلمان که تمام سر خود را تراشیده و شمشیر را زیر حیا  
 بسته بود آن حضرت بعد از ملاحظه نکالت فرمودند تا که از برای  
 سر تراشیده که زید چکر نه خیزانید از جان و مال و جهان اهل  
 چشم رسید بسبب غصب خلافت کردن دیگران و خانه ایشان  
 با سگرت نژاد من و متعلق اند و ما باطلات شدن آن  
 که استقامت و استوار در کسی نمی ضم قرآنیات قدم دارد  
 و حق که بقام فعل بریند بل امروز فرار نکنند و از برای  
 ننگند و حال اگر آن اصحاب رجوع اهل عالم و اعم خود را  
 استم و مقدم میدانند و افضل از انبیا و اهل بیت می شوند و اگر  
 عدالت و انصاف اجمال و افعال این اصحاب را با ایشان  
 برادر میکنند و حق نصیب و عرض را کنار گذاشته  
 که تعداد تفاوت ایشان از زمین تا آسمان است و قدر و کثرت  
 با هم صدرا و بنا رحمت و محبت است و جناب شما منصفان  
 منصفان و قلم نداشتی فصل من اخبار یعنی پسند اینها را تا به  
 ظاهر و در وجهی از هر دو هر قدر که حضرت بچند و اینها را

When it came to the top  
 of column they found  
 for a while they had  
 their eyes fixed to see  
 his report, only they  
 came on the appointed  
 day, of them I had  
 only out of a hole, had  
 on the side of their head  
 a hidden hair that they  
 have shaved, while  
Salman, the only one who  
 had completely shaved  
 his head, hid his hair  
 under his shawl,  
 instead of carrying it  
 openly as commanded.  
 All then addressed them  
 thus: "You who cannot  
 even abandon the hair of  
 your head, how can you  
 abandon your hair, your  
 riches, your wives, & your  
 children? This is what I  
 do not want myself,  
 & sit quietly in my house."

اولیای کبار و نور و دیده و بر کزیده با خیای اولوالعزم شمار و پادشاه  
 آنهاست که چون آنکه اظهار سفر بودند که اگر برفت قریباً بقصد و فرما  
 شد هشتم امر خود را ظاهر نمودیم خلاصه شرح حالات جناب  
 نصیر و کیفیت شهادت ایشان در این مقام موجب طول کلام است  
 ان شاء الله در دفتر دوم اگر خدا بخواهد و سعادت ساری کند

The remainder of the history  
 of Saqiya Bagir happened  
 in the second volume.

### The Seven Martyrs.

[This event is alluded to by  
 Lady Shail in her  
 "Life and Manners in  
 Persia" as follows -  
 "The year (1850) seven  
 Babists were executed at  
 Teheran for an alleged  
 conspiracy against the  
 life of the Prime Minister.  
 Their full names were  
 - Sympathy, for evermore,  
 those that no criminal act  
 had been committed in  
 support of the revolution  
 is to be a martyr...  
 They died with the utmost  
 firmness. Prior to the  
 execution, they received  
 an offer of pardon, on the  
 condition of renouncing the  
 Babist... It was reported  
 that the seven martyrs died  
 steadfast in their faith."

همه گمانه شدای سببه بعد از واقعه جناب مؤمن بپندی ظهور نمود  
 و نفس سایر حوادث سابق را از مرآت قلب محبت مجوف نمودیم  
 عشق آمد و همای جهان پاک برد استی از انب صداقت و ثبات فهم  
 و جانشانی ایشان بدون دلیل در ان مطالب حقه بر یکا بر حق  
 ثابت و محقق نمود و کما فی حق جناب شادت مطلق کردید و بر حجت  
 و استقامت از افعال ایشان در عالم امکان بوجوه و ائمه شهادت  
 مستحق محبت جانان با آن در عالم شود و مشهور اولیای صاحب  
 ارباب مؤمن محسن فتنه انگیزی نو هستند که سلیح و بپرو و قیام و محبت  
 با خدا و اولیای ائمه و حقا و خاتم رس گشته بپرو و بپرو و ازار از ازار  
 و انب بپرو و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار  
 ایشان بپرو و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار  
 صل که در بزرگوار است بپرو و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار  
 این کلام را با این کلام است و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار و ازار